



سرشناسه مهرداد عزیزآبادی
عنوان بهار ۳ - اقتصاد - مسجد

انتشار مهرداد عزیزآبادی
سال ۱۳۹۲

بک ۳-۳۵۶۶-۰۴-۹۶۴-۹۷۸

۵۲ بند ۲۲۲۳۱۳/۸۲۲۸۱۵۱ PIR

۸۲۲۸۱۵۱

موضوع سبب ۴

قطع- رقعن تعداد صفحه ۱۱۴

شماره کتابشناسی ملی ۹۴۳۰۵۹۳

آقای مهرداد عزیزآبادی در شیراز متولد شد و همراه پدر به شهرهای مختلف سفر و پیمایش را بیشتر در آذربایجان گذراند و کلاس ششم و دبیرستان و دانشگاه را در شیراز بود.

پدرش آقای حاج غلامحسین عزیزآبادی شعر میسرود و بدین ترتیب فرزندش با شعر آشنا شد.

آقای مهرداد عزیزآبادی دارای کتب متعددی است که بعضاً به چاپ رسیده از آن جمله بهار ۱ و ۲ و ۳ - شعر زیر بال سکوت - اخلاق - ازدواج - بهاران مجموعه شعر - نماز حالین - آینه نماز - شرح دعای اجل - رح - مکارم اخلاق - دوریتی ها - رباعیها - غمسط - غزل - ترانه سداویح و مرانی - داستانها - زیارت عاشورا -

از مشیل جوانی به تدریس و کار دو مدارس شیراز پرداخت و اکنون همچنان افتخار دارد که در خدمت جوانان و اساتید شهر عمر خود را سپری کرده است با آرزوی توفیق خدمت و سلامتی برای ایشان و همه دلسوزان و معلمان و مربیان در دولت مهدوی و اسلامی.

- بسم الله الرحمن الرحيم فهرست کتاب اقتصاد

- ۱- لندن ۱- تهران ۴۰- ۵- جذام - ۶- تاکسی ۷- کار ۸- قرآن ۹- اقبال ۱۰- انبیه ۱۱- انفرین ۱۲- معلم ۱۳- گناه ---
 ۱۴- کارگر --- دادگاه --- عاشق و معشوقه ۱۷- حقایق ۱۸- سهیل ۱۹- ضامن ۲۰- طلاق ۲۱- طلب ۲۲- فرض ۲۳- آرجعلی - ۲۴- دکتر
 زاهدی ۲۵- دکتر خداوند - ۲۶- امام - ۲۷- ساجدین ۲۸- دها ۲۹- مضطر - ۳۰- سارق ۳۱- سرقت ۳۲- چهل ۳۳- دل
 درد ۳۴- عابد ۳۵- --- بر حجت ۳۷- کرم ۳۸- باگه کرامت ۳۹- تصادف ۴۰- تقاضا ۴۱- یاحی ۴۲- ---
 مال ۴۳- سبزه ۴۴- زن ۴۵- شتانی ۴۶- --- سروزه ۴۸- شماره ۴۹- امتیاز ۵۰- پزشک شاه ۵۱- بیچاره
 پدر ۵۲- صدقه ۵۳- گرت ۵۴- --- یه ۵۵- --- ناله ۵۷- عشق ۵۸- خروج ۵۹- پدر ۶۰- --- نشان ۶۱- مورچ ---
 - ۶۲- مرغی ۶۳- شیخ مرتضی ۶۴- سوار ۶۵- باغ --- کبر --- ۶۷- خزد ۶۸- --- دوربین ۶۹- مالک --- ۷۱-
 سوق سعدی --- ۷۲- حکیم --- ۷۳- سزنا ۷۴- مطایبه ۷۵- --- و ---
 فهرست کتاب مسجد جماعت
- ۱- خط ۲- کثر ۳- چهار ۴- شماره ۵- زبان ۶- درد ۷- ولایت ۸- دود ۹- دختر ۱۰- --- ۱۱- شک ۱۲- گاو ۱۳- مور ۱۴- آرزو ۱۵- و
 ۱۶- شیخ ۱۷- سامون ۱۸- نائب ۱۹- گناه ۲۰- بهایت ۲۱- حضرت آدم ۲۲- دوست ۲۳- با ۲۴- با ۲۵- سردرد ۲۶- ---
 سرقت ۲۷- نکاح ۲۸- صلوات ۲۹- تاجر ۳۰- جهاد ۳۱- فضا ۳۲- عهد ۳۳- نماز ۳۴- بی ۳۵- سنگ ۳۶- --- استاد ۳۷-
 نافذ ۳۸- درس ۳۹- ادب ۴۰- طلاق ۴۱- شیخ ۴۲- خلیف ۴۳- شناخت ۴۴- دشنام ۴۵- اذیت ۴۶- --- ۴۷- شکل ۴۸- گرفتار
 ۴۹- ابراهیم ۵۰- پزشک ۵۱- آرزو ۵۲- دختر ۵۳- گرت ۵۴- تابستان ۵۵- نامحرم ۵۶- تبرک ۵۷- --- ۵۸- ذکر ۵۹- ---
 ۶۰- سرهنگ ۶۱- خمس ۶۲- سنگ ۶۳- شکر ۶۴- اقتدا ۶۵- استاد ۶۶- شورتی ۶۷- سبزه ۶۸- مزاحم ۶۹- فیت

۷۰- نماز ۷۱- قرص ۷۲- نمود کشتی ۷۳- درس ۷۴- ذکر جمیل ۷۵- سجده ۷۶- تارک الصلوه ۷۷- عیال ۷۸- غنچ و دلاز ۷۹-
 بدرایک ۸۰- شیخ ۸۱- برد سائل ۸۲- دوست ۸۳- صدقه ۸۴- شاگرد یو علی ۸۵- اصلاحات ۸۶- علامه ۸۷- ساطر، ۸۸-
 انگور ۸۹- حوره ۹۰- یا بود ۹۱- توفیق ۹۲- عاشورا ۹۳- ذکر جمیل ۹۴- هیئت امناء ۹۵- با اخلاق ۹۶- تارک صلوه ۹۷- سطران ۹۸-
 کارگل ۹۹- کریم خان



مقدمه

سپاس بی قیاس خداوندی که این را به من و خرد و زبان و منطق فضیلت بخشید و معجز ساخت و بارقه
 الطاف خاص الهی در وجه او پرداخت و مرا عطا گداخت و به عقل نواخت
 گلها و شکوفه و ازهار
 دیو و دد و پیروان شیطان
 نگر عشق به سینه بشر نیست
 تا توبه کنی ز زورستی
 یارب تو مرا محافظت کن
 نام و یاد مبارکش آغاز آرامش و دلنواز و سرود دلکش اهل شادمانی و فانی بی بضاعت در سینه
 ۱۳۸۷ در ماه رجب خیلی از جوانان را دیدم به اعتکاف که حسرت آن تا بد بماند در محبت و اشراف
 مجلسی از جوانان به روزه و دعا و نماز، آماده شهادت، خار چشم دشمنان کثرت مثال و کمال و ملک
 بارس را به اهل تقوی و ادب از قدیم فضیلت بخشید
 دو سرو بود سرو سهی و دیگر ناز

که دیدنی است به گلزار و گلشن شیراز

دبانت است چو سرو سهی به گلزارش

علوم و دانش آن سرو ناز از آغاز

خدا نگاه بدارد ز فتنه و آفات

امین دولت و دین پاکباز و بنده نواز

چه مردمی که همه با صفا و ساده دلند

همیشه سفره اطعامشان گشاده و باز

عجیب اهل کرامت که ساکنند امشب

همیشه محرم اسرار و طالبان نماز

چه غم که نیست در اینجا طلا و پول و ریا

یکی است سعدی و تنها یکی است حافظ راز

القصة رعبت بولایت مصطفی شادند و از طیبیان آزاد شاگردند.

القصة شعیب نیارمیدیم تا اینکه به چشم خویش دیدیم

شیر و اگر اخیل باشد در مهر و وفا خلیل باشد

و من به منشاء خوش پذیرد ره جور و جفا شعیب نگیرد

پروردگار ما به ما به عنایت تو ملحوظند و به دست حفاظت تو محفوظ ، کارهای بزرگ و عظیم نزد

تو کوچک است و توانائی بزرگ پس بر امت ما و ملت های دنیا درهای سعادت گشوده دار .

ما را باغهای عبودیت بخار و از آن بچشان تا عاشقانه آئیم و مجذوب نه با کراهت و مغضوب .

هر چه تو تمامی ما نائیم پس کمال و جلال تو ، کمال و جمال همه جهان چه قدری دارد که منشاء و

موجد آن تویی و این همه اعتبار است استقلال ندارد . پس ما را ببخشای و جامه مغفرت بپوشان .

ما را وعده نهر عسل و شیر و شراب و آب فرمودی ما و صدقاً گفتیم و چون با سجده ملائک اکرام

فرمودی طمع افزودیم و گفتیم ارحمنا و تفصل عبادت ما تو ندیدیم و تصدیق کردیم و گناه ما دیدی

و تصدیق فرمودی گفتی : انی اهلهم ما لا تعلمون .

خوبان را ماخوذ داشتنی و بدان را ملحوظ .

سرزمین ما امید و کرامت و عفو و شفاعت توست نه عمل اندک و فساد و گناهکاریم و مذنب

خدائی و راهی به جز تو نداریم .

این بهار نعمت بر اقتصاد نهادم و من الله توفیق و دو نفر آمدند پیش علی مرتضی و رفیقان ائمه ائمه ائمه

که سهم ما از بیت الله کم شده است فرمود در زمان رسول الله سهم مردم از بیت المال چه بود

عرض کردند مساوی فرمود سهم همه از بیت المال مساوی است مثل زمان رسول خدا طلحه و زبیر

گفتند ما سوابق داریم و خدمات فرمود سوابق من از هردوی شما بیشتر است و من چون افراد عادی از بیت المال میبرم، رفتند و فتنه آغاز کردند.

حکایت ۱

جوانی از سرمایه داران بار سفر بست به لندن رفت با مبالغی هنگفت بر هتلی وارد شده مبلغی نهاد بر او خرد شدند گفت: من از خاندانی وجه و اصلم دیگر بر او خندیدند.

آنکه در دنیا بود در بند مال	آخرت بیند همی وزر و وبال
جهان آفت تقوی خورند	هر که دارد امر او را می برند
آنکه با غرور و قول زور	جایگاهش آتشی گرم از تنور
گمراه بماند از کج داده ای	بیگمان بد موقفی استاده ای

حکایت ۲

دعیه اول خان روضه داشت و دعه دوم را در آخرین روز دعه اول بود که ابرها گرفت و آسمان بارید و شیخ ناچار بماند خان گفت: سوالی داشتم شیخ اجازت فرمود گفت: روایتی است از امام ششم که مکافات جنایت پدر یا خودش می دهد یا اولاد یا نوه شیخ گفت: نمی دانی و تبسم کرد خان گفت: نه و شیخ فی الفور گفت: نادانی و خان در هم شد شیخ گفت: اولاد کار پدر رضایت دارد خان فریاد زد که و الله بر کار پدر راضی نیستم شیخ گفت: قسم مخور اگر راضی نیستی که من از مال مردم تلف کرده الباقی برسان به صاحبانشان خان با خنده گفت: چرا راضی هستم.

حکایت ۳

یکی از دوستان بود متشرع و دیندار و طبکار و مدتی رد طلب ایشان میسر نمی گشت و تمام اموال می فرستاد و آخر سر راه بر پدر گرفت به آزار

(الهم اقض دیوننا) و (لا تبطلوا صدقاتکم بالمن و الاذی)

ز خواری ندیدم کسی پیشتر	مگر آنکه قرضش بود بیشتر
برای سهی سرو ایزد نشان	زوام از تو جوئیم یا رب امان
شوی پیر با وام و بی آبروی	بود هرچم ذلت و روبروی